



نشریه ماهانه:

3rd Series, Issue 83

سری سوم، شماره 83

Jun 2020

تیر 99

Editor-in-chief: Mino Hemati  
Email: minohemati@gmail.com

Managing editor: Sharareh Rezaei  
Email: shararehrezaei.p@gmail.com

مطالب

بگذار نقس بکشم  
لینک امضا علیه لغو اعدام سه جوان معترض آبان ماه

نگاهی به جنبش "جان سیاهپوستان مهم است"  
مینو همتی

و باز قتل ناموسی  
سحر باباسلجی

پدر داس بدست و خانه پدری قتل فجیع دختر ۱۳ ساله به دست پدر  
فریبا رشیدی

"پوست اندازی می کنم!" شعر از: شراره رضائی

ماهی سیاه کوچولو: مهم این است مرگ یا زندگی ما چه اثری بر زندگی دیگران داشته باشد  
دیبا علیخانی

همجنس گرایی بی آبرویی نیست  
شیمیا مقدم

وضعیت حقوق بشر در ژانویه 2020  
مرضیه آدمی

صفحه ی خبری

- تداوم محرومیت گلرخ ابرایی و آرش صادقی از حق ملاقات و تماس تلفنی
- محاکمه اتنا دانمی در پرونده‌ای جدید در زندان
- خلایل؛ کانون اعتیاد کودکان
- اعتصاب غذای زینب جلالیان و تداوم اعتصاب سهیلا حجاب در زندان قرچک ورامین

راه های تماس با سازمان رهایی زن و نمایندگان آن در شهرها و کشورهای مختلف

معرفی سایت های برنامه های تلویزیونی، نشریه ها و تلگرام

اجازه ندهیم دستگاه کتار و سرکوب جوانان معترض که برای خواست برحق شان کار، رفاه، معیشت و آزادی به خیابان آمدند، براه بیافتد

بگذار  
نقس  
بکشم



لطفا به لینک زیر مراجعه کرده و برای نجات جان این سه جوان از حکم اعدام پتیشن را امضا کنید  
[https://www.change.org/p/heiko-maas-stop-the-execution-of-amir-said-and-mohammad?utm\\_content=cl\\_sharecopy\\_20655045\\_de-DE%3Av1&recruiter=1123845792&utm\\_source=share\\_petition&utm\\_medium=coppylink&utm\\_campaign=share\\_petition&utm\\_term=psf\\_combo\\_share\\_abi](https://www.change.org/p/heiko-maas-stop-the-execution-of-amir-said-and-mohammad?utm_content=cl_sharecopy_20655045_de-DE%3Av1&recruiter=1123845792&utm_source=share_petition&utm_medium=coppylink&utm_campaign=share_petition&utm_term=psf_combo_share_abi)

به نشریه رهایی زن بپیوندد

برای نشریه رهایی زن مطلب و مقالات "اجتماعی، حقوقی، روانشناسی، جامعه شناسی، بهداشتی، تجارب و گزارش های شخصی از زندگی زنان (خودتان) و کودکان ..."، شعر، اخبار، گزارش، ترجمه، معرفی کتاب و فیلم های خود را می توانید به آدرس ایمیل های زیر ارسال کنید.  
**Markazi@RahaiZan.org**

نگاهی به جنبش "جان سیاهپوستان مهم است" مینو همتی



ویدیوی قتل مردی سیاهپوست، جورج فلوید، زیر زانوان افسران پلیس سفید پوست همچون جرقه ای برق آسا، به انبار باروت نابرابری، تبعیض، خشونت سیستماتیک پلیس و قتل سیاهپوستان و رنگین پوستان در آمریکا، اروپا و دیگر نقاط جهان برخورد کرد و جنبش اعتراضی نوینی از آن متولد شد. این جنبش که در اعتراض به مصونیت قضائی پلیس های قاتل جورج فلوید آغاز شد به سرعت خواستار برچیدن راسیسم سیستماتیک دستگاه پلیس شد. در نتیجه چند هفته اعتراضات خیابانی بلاخره مقامات قضائی این افسران پلیس را به اتهام قتل جورج فلوید بازداشت کردند و دادستان ایالتی پرونده را پیگیر خواهد شد. با اینکه در روزهای اول اعتراضات، رسانه های خبری توجه خود را به اقدامات تخریبی و غارت فروشگاهها توسط تعداد معدودی از جوانان اختصاص داده بودند. لیکن بسرعت فعالین جنبشهای اعتراضی خیابان و جو عمومی را بتصرف خود درآورده و هر روزه به جمعیت معترضین در ایالات مختلف افزوده شد. یکی از مهمترین نتایج تا کنونی این جنبش که با نام "جان سیاهپوستان مهم است" یعنی باز کردن دیالوگی عمیق برای ریشه یابی و برچیدن راسیسم سیستماتیک که قدرت را در قوه قضائیه، پلیس و زندانها قبضه کرده، میباشد. این جنبش نوپا ریشه در اعماق تبعیض نژادی نهفته در تاریخ پسا برده داری در آمریکا و مستعمرات اروپا دارد. این جنبش در اعتراض به قتل جورج فلوید توسط پلیس نژادپرست شهر مینیاپولیس در آمریکا شروع شد، لیکن گستره مطالباتش تیشه به ریشه پوسیده بقایای سلطه برده داری میزند و سنگرهای آشکار و نهان آنان را یکی پس از دیگری ویران میکند و مجسمه های برده

داران و تبعیض گران را از خیابانها و میادین لایروبی کرده و به موزه ها میسپارند. تجارت برده (یا بهتر است بگوئیم دزدیدن سیاهپوستان) از سواحل آفریقا تا آمریکای شمالی بمنظور تامین نیروی کار مجانی برای صاحبان سفیدپوست مزارع نیشکر، پنبه و تنباکو در مستعمرات آمریکای شمالی و جزایر کارائیب برپا شده و تداوم مییافت. شواهد تاریخی فراوانی حکایت از جنایات برده داران سفیدپوست و اوباش و ارادل تحت فرمانشان علیه برده های نافرمان دارد. سرنوشت برده های سربزیر نیز بهتر از فراریها نبود، فرسودگی و مرگ زودهنگام بر اثر شدت بیگاری و شرایط دشوار کار. از قرن هفدهم میلادی بیش از سه میلیون برده را تجار اروپائی به سواحل آمریکا آوردند تا در مزارع پنبه برای ملاکین سفیدپوست بزرگ و کوچک به بیگاری کشیده شوند.

ایالات جنوبی آمریکا برگرده برده های

سیاهپوست توسعه یافت که شاهرگ اقتصادی آن بر نیروی کار رایگان بردگان سیاهپوست بنا شده بود. سنت برده داشتن در این ایالات با عوامفریبی مذهبی و نژادی توجیه میشد و تا اعماق فرهنگی این جوامع را مسموم کرده بود.

وقتی بورژوازی نوحاسته صنعتی در ایالات شمالی برای تامین نیروی کار مورد نیاز کارخانه هایش به مخالفت با نظام برده داری و وابستگی نیروی کار به زمین و ملاکین پرداخت و در مناطق تحت نفوذ خود به جنبش لغو برداری پیوست، آوازه

این تحول بزرگ به ایالات جنوبی هم رسید و در بین دو طبقه اصلی این جوامع یعنی اکثریت برده و اقلیت ملاکین برده دار وله ایجاد کرد.

فرار بردگان از جنوب به سمت ایالات شمالی و کسب آزادی از قید بردگی مطلق روبه افزایش بود و زیر بنای اقتصادی ایالات جنوبی در حال از هم گسیختن. هر چه زمان می گذشت شاهد افزایش خشونت و جنایات برده داران و جلاذانشان بودیم که دست در دست مقامات انتظامی و قضائی، بردگان فراری را دستگیر و در ملا عام شلاق میزدند و سپس بدار می آویختند تا درس عبرتی برای دیگران شود. ( دقیقاً همان کاری را که رژیمهای اسلامی ایران و افغانستان و حکومتهای مشابه در این دوره و زمان نیز وقیحانه ادامه میدهند).

نظام اقتصادی، و رفاهیات ملاکین آنقدر به



دیروز مامور شکار برده های فراری بودند. دادگاهها و زندانها توسط برده داران سابق اداره میشدند و قانونگذاران این ایالات هم از بین ملاکین برده دار انتخاب شده بودند.

نظام برداری آمریکا در ایالات جنوبی با کمک کلیساهای سفید پوستان نژادپرست، قوای مقننه، قضائیه و اجرائیه جای خود را به نظامی مبتنی بر تبعیض سیستماتیک آشکار و پنهان علیه سیاهپوستان سپرد.

شکل گیری گروههای نژادپرست و جنایتکاری چون کوک لاکس کلنهای اهرمی برای فشار مضانف بر نیروی کار ارزان سیاهپوستان و بخت کردن آنان بعنوان شهروندان بی حق و حقوق و درجه چندم بود.

در دهه شست و هفتاد جنبش سیاهپوستان به رهبری مارترلوترکینگ، مالکوم اکس و آنجلا دیویس و دیگر فعالین ضد نژادپرستی

سیستم آپارتاید در ایالات متحده یک عقب نشینی جدیدی را به طبقه حاکمه ایالات سابقا برده دار تحمیل کرد که کینه آنرا کماکان در نحوه برخورد قضائی نابرابر به سیاهان و قتل عمد آنان توسط پلیس شاهد هستیم. قدرت گیری سیاستمداران راستگرا به دستجات پنهان و آشکار نژاد پرست که در دستگاههای پلیسی و زندانها هم حضور پر رنگی دارند، پر وبال داد و گستاخی را به آنجا رساندند که در مقابل دوربین ها هشت دقیقه و 46 ثانیه گلوی جورج فلویید را با زانوانشان فشار دادند تا در کف خیابان جان دهد، شاید منظور نمایش قدرت بود، غافل از اینکه مشاهده این صحنه در دنیای مجازی همانند جرقه ای به انبار باروت دستگاه تبعیض نژادی حاکم بود، و اکنون این جنبش اعتراضی از خیابانهای مینیاپولیس تا لندن و از استرالیا تا برزیل بپاخاسته تا حاکمیت تبعیض و نابرابری را به چالش کشد و سنگرهای جدید را برای دفاع از حقوق برابر شهروندی بنا نهد. تبعیض نژادی سیستماتیک همیشه از دوران برده داری در تمامی تار و پود جامعه تنیده شده و در مقاطع مختلف تاریخی به اشکال گوناگون به بقای خود ادامه داده است. رد پای نژادپرستی را در سیستم آموزشی، مشاغل، تسهیلات بانکی، احکام دادگاهها و نابرابری سیستماتیک، بخصوص در مناطق فقیر نشین شهری که عمده ساکنان آن را سیاهپوستان و لاتین تبارها تشکیل میدهند مشاهده میکنیم. جنبش "جان سیاهپوستان مهم است" تا دستیابی به مطالبات برحق خود از پای نخواهد نشست. تاووم نژادپرستی همچون نابرابری جنسیتی، از عوارض سلطه نظام سرمایه داری است و تا بتاریخ سپردن این نظام استثمارگر، مبارزه برای کسب آزادی و برابری ادامه دارد.

قبیل قتلهای ناموسی ارائه ندهند که اینطور این زنان و دختران بی پناه، قربانی زن ستیزی نشوند. مردسالاری و پدرسالاری را هم در نقش خانواده می توان فهمید و هم در امتیازاتی که جامعه به مردان می دهد. همه اینها بخشی جدانشدنی از کنترل اجتماعی هستند. این کنترل، یکی از ضرورت های حفظ انسجام اجتماعی است. برخلاف نظر بسیاری، قتل ناموسی مربوط به فرهنگ یک جامعه، منطقه یا قوم و قبیله خاصی نیست. بلکه مربوط به یک سیستم است که از مردان آن خانواده و جامعه تا دین، قانون، پلیس و دستگاه قضا را در بر می گیرد. اینها هستند که ساختار یک جامعه مردسالار را شکل داده و از آن محافظت می کنند. در قتل رومینا ۱۳ ساله به خوبی می توان این موضوع را مشاهده کرد. اصرار او به پلیس در تحویل ندادنش به خانواده به جایی نمی رسد و در نهایت مرگ فجیع او را رقم می زند. مقابله با این شکل از خشونت خاص بر زنان که با همکاری دین، دولت و خانواده صورت می گیرد بدون آگاهی و سازماندهی و به اشکال پراکنده و فردی امکان ناپذیر است.

واسطه محارم این قبیل اشخاص در کشور ایران که به طور فزاینده ای سیر تصاعدی داشته است چرا باید دختری بخاطر خشونت پدر خود در سنین نوجوانی بخاطر فرار از موقعیت، و بخاطر نا امن بودن جو منزل خود در سن 13 سالگی به خانه مردی که چندین سال از خود بزرگتر است پناه برده، که بخواهد بدین طریق جان سالم بدر ببرد، که متأسفانه با همکاری پلیس و اقوام آن دختر او دوباره به پدرش تحویل داده و او نیز شبانه سر از تن دختر جدا کند و یا دختری که صرفاً بخاطر دیر آمدن به خانه اینطور بیرحمانه به دست پدر خود کشته شود امثال مانند این قبیل اشخاص در جامعه کم نیستند که هر ساله به قربانیان قتلهای ناموسی بیش از گذشته افزوده میشود و یا امار خودکشی زنان و دختران بی پناه که روزبهروز به تعداد آنان افزوده میشود در چنین جامعه متزلزلی که هیچ توجهی به این قشر از جامعه نمی شود متأسفانه ما باید هر ساله شاهد اینجنین اخبار ناگواری باشیم. مشخصاً کم نیستند زنانی که تن به ازدواج اجباری میدهند و پس از مدتی وقتی به مشکل بر میخورند، و کار به جدایی و طلاق کشیده میشود و بعد نیز به واسطه شوهر و یا برادر خود به قتل میرسند چرا باید دولت راهکاری برای، جلوگیری از این

### و باز قتل ناموسی سحر باسلجی



اخیرا با توجه به اتفاقاتی تلخ، از قبیل رومینا به دست پدر خود باز چندین مورد قتل های مشابه قتل ریحانه و چند نفر دیگر تحت عنوان خشونت ناموسی، در کمتر ار یکماه به وقوع پیوست برآستی چرا ما تا کی باید شاهد شنیدن این اخبار ناگوار باشیم!! شور بختانه کم نیست، خشونت و زن ستیزی به

جان این سه جوان معترض آبان ماه در خطر اعدام است به هر طریقی به این

احکام قرون وسطایی اعتراض کنیم

امیر حسین مرادی

سعید تمجدی

محمد رجبی



**پدر داس بدست و خانه پدری  
قتل فجیع دختر ۱۳ ساله به دست پدر  
فریبا رشیدی**



نمی‌رسد و فریادشان به جایی نمی‌رسد، وقتی قانون گذاران آخوندها هستند قانون زنانه را هم عده ای زن ستیز و عمامه به سر تعیین میکنند، انتظاری بیش نیست تنها راه مبارزه با این فجایع، مبارزه با اسلام است و باید دست اسلام و شریعت را از زندگی زنان حذف کرد و زنان حق تصمیم گیری در ازدواج، حق انتخاب شوهر، و حق طلاق، حق حضانت، حق زندگی مشترک خارج از ازدواج یا (رابطه آزاد) را داشته باشند. ما خواهان این قوانین هستیم برای برقراری امنیت برای زنان و دختران.

**"پوست اندازی می‌کنم!"**

شعر از: **شراره رضایی**

پوست اندازی می‌کنم!

از خرقه های عادت

از بندگی و اسارت

از تار و پود حقارت

پوست اندازی می‌کنم!

این از خود بیگانگی را

شرم عریانی از تن خویش را

این پيله ی سخت، دردآلود را

اکنون

زیر تیغ جهل غیرت

به سلاخی ام می‌برند

تا همین قرن ها

تا همین سال ها

تا همین ثانیه ها

من در هیچ جای جهان هستم!

پوست اندازی می‌کنم!

علیه قوانین ارتجاع

حتی به قهر

حتی به کین

حتی به خشم

پوست اندازی می‌کنم!

برای بال گشودن

برای پروانه شدن

برای "رهایی" از بندگی و بردگی

رومینا دانش‌آموز سیزدهساله تالشی به جرم عاشق شدن و فرار به قصد ازدواج با پسری که دوستش داشت دستگیر شد و با اینکه اصرار کرده بود او را به پدرش تحویل ندهند، توسط قاضی دادگاهی در شهرستان محل اقامتش به خانواده‌اش بازگردانده شد. متأسفانه او پنج‌شنبه اول خرداد به شکلی فجیع در خواب توسط پدرش به قتل رسید و با داس او را به طور ناجوانمردانه سر بریده. رومینا نه علف هرز بود، نه خوشه گندم، او دختر معصوم و بیگناهی بود که پدر با او این چنین کرد.

نمیدانم اسم این جنایت را چه بنامم، کجا امن است برای دختران سرزمینم؟

اسلام، شریعت، ناموس ذهن مسموم برادر و پدری است که مرتکب قتل ناموسی میشوند، اسلام در پیرامون خود تعصب های کورکورانه ای به وجود می‌آورد و آنها را تا مرز جنون میکشاند. و این پدیده فجیع محصول اسلام است.

متأسفانه در ایران و کوردستان آمار خودکشی و قتل‌های ناموسی همچنین روبه افزایش است، متأسفانه در ۲ هفته گذشته ۱۰ مورد خودکشی در کوردستان ثبت شده است. حقایقی تکان دهنده از دختران فراری، یکی می‌گوید توسط پدرش در حمام حبس و مورد آزار قرار گرفته، دیگری را فروخته اند و یکی هم مجبور به ازدواج در سن کودکی شده؛ اینها قصه نیست، واقعیت زندگی دخترانی است که با ناامیدی زندگی میکنند، چتری بالای سرشان نمی‌بینند. کجا امن است برای دختران سرزمینم؟ نه جامعه، نه خانه پدری، نه محل کار، نه خیابان، نه بیابان.

ما صدای زنانی باشیم که صدایشان به جایی



**ماهی سیاه کوچولو : مهم این است مرگ یا زندگی ما چه اثری بر زندگی دیگران**

داشته باشد

دیبا علیخانی



برای مرگ نابهنگام امجد حیدری

دوروز پیش خبر پیدا کردم که متاسفانه امجد حیدری ، معلم محبوب و خوش نام یکی از مناطق کردستان درگذشته است. گرچه در طول عمرم بیشتر از چند بار شانس ملاقاتش رانداشتم ، اما خاطره آن چندبار هم برای هیچگاه از دفتر زندگیم محو نمی شود .

شاید به این دلیل که آنچه زندگی انسان را در مقایسه با بقیه ی موجودات زنده متفاوت می سازد، برخورداری بشر از حافظه که نقش اصلی در ساختن خاطرات خوب و بد را دارد نیست ، بلکه توانایی بسط و گسترش حوزه ی آگاهی و درک و شعور از سطح فردی و جزئی به سطح عمومی و کلی است .

و این دقیقاً هنر و مهارت واقعی زیستن است که بندرت در سیستم ها و مناسبتهای موجود نظیر دانشگاه و مدرسه و خانواده آموخته می شوند . کمتر انسانی این شانس و اقبال را دارد که ضرورت تأثیر گذار بودن، بطریقی مثبت در چرخه ی زندگی خود و دیگران را از طریق تعامل و مرادده های انسانی در سطحی کلان درک کند.

گرچه تحلیلگران ، نظریه پردازان و روانشناسان اجتماعی منتقد نظام حاکم بر دنیای امروز با در دست داشتن تریبون ها و رسانه ها ی بسیار اندک و محدود سعی در ارتقاء خودآگاهی انسانی و ضرورت درک نقش انسان در خلق اثرات فردی و اجتماعی داشته اند، اما بشر به مثابه ی نه موجود انسانی و صاحب اختیار ، بلکه بعنوان طعمه ای فاقد اختیار و اندیشه در اعماق تاروپود پیچیده ی سیستم های مخوف حاکم ، هنوز در این مورد اندر خم یک کوچه است. برای همین مرگ و فقدان انسانهایی مجزا از جریان غالب ، بسان سرمایه های اجتماعی بسیار دردناک و جبران ناپذیر است .

انقلابی ، شخصیت های واقعی دنیای پیرامون ام را با کاراکترهای آن داستانها همانند سازی میکردم. قامت استوار و جذابش ، ابهت حضورش ، چفیه اش همه و همه یادآور قهرمانهای کتاب کلیدر محمود دولت آبادی بود. قیافه اش آشنا بود و به دختری مانند من ، معصوم و به شدت آسیب پذیر در آن دوران و اجتماع ، اعتمادی عمیق میبخشید .

در یکی از آن روزها که به اداره برای حضور در جلسه مدیران رفته بودم ، تعدادی بخاری ( سمپا ) برای استفاده در کلاسها تحویل دادند که باید به مسیر شخصی میرواندم و از آنجا اعضای شورای آبادی روستای مورد نظر تحویل اش می گرفتند. آن روز بسیار سرد و برفی بود بخاری ها را برایم سر جاده اصلی گذاشتند . سپس باید منتظر میشدم که یک ماشین باری رهگذر، جایجایی لوازم مورد نظر را انجام دهد. این روشی بود که تقریباً همه ی اهالی و کارکنان ارگانهای مختلف در آن حوالی ناگزیر به انجامش بودند. بعد ساعتها انتظار و ماندن زیر برف تقریباً خردم و وسایل مثل آدم برفی شده بودیم که ناگهان سر و کله ی یک مزاحم ، مردی صاحب قدرت با موقعیت اجتماعی و دولتی بالایی هم در آن دوران و هم اکنون نیز در پایتخت ، پیدا شد.

در آن دوران تمام مسئولین رده بالای ادارات و ارگانها بومی نبوده و از آذربایجان ، شمال یا اصفهان آمده بودند . تجربه ی چند بار ملاقاتش به غیر از تحقیر و تهدید و رعب و وحشت برایم چیزی نداشت. با وجودیکه لباسهایم بالاجبار درست مثل زنان این دوره طالبان هم مانته مشکلی و و هم چادر مشکلی بود، اما او هر بار ایرادی از ظاهر می گرفت که چرا حجاب اسلامی را رعایت نکرده ام.

این بار هم با دیدن شروع به بازجویی کرد که چرا کنار جاده ایستاده ام و گوشزد مجدد اینکه معلمی شغل نا مناسبی برای یک زن آن هم در آن منطقه است ، به ناچار مجبور شدم که بگویم منتظر ماشین شورا های روستا که در این حوالی مشغول اند هستم. با دور شدن ماشین اش دنیا جلو چشمانم سیاهی میرفت ، اشک میریختم، دستها و پاهایم از شدت سرما کبود و بی حس شده بود. غروب بود و هنوز هیچ اثری از هیچ ماشینی در جاده اصلی در آن برهوت خدا پیدا نبود .

کم کم متوجه شده بودم چرا همکارهای مرد حاضر به قبول پست مدیریت نشده بودند، خودم را بخاطر نادانی و ماجراجویی ام سرزنش میکردم . میخواستم اموال مدرسه را آنجا به امان خدا بگذارم و خودم را به شهر و خانه برسانم . به زندگی خودم و تصمیم ام

تازه هفده ساله شده بودم که با کوله باری از آرزوها و رویاهای صمد بهرنگی و عشق زیستن به مانند ماهی سیاه کوچولو، داوطلب خدمت معلمی دبستان در روستاهای محروم و صعب العبور در کردستان شدم. مسئولین دبیرستان وقت هم با توجه به اینکه درسم خوب بود موافقت کردند که فقط برای امتحانات رسمی و نهایی و شرکت در کنکور سراسری در مدرسه حضور یابم.

در اداره آموزش و پرورش برابم توضیح دادند که باتوجه به اینکه هیجده سالم نشده هیچ حقوق و مزایایی به من تعلق نمیگیرد، اما چیزی جلو هیجانم را نمیگرفت. با وجودیکه هیچ تصویری از آن مناطق نداشتم اما کلی کتاب داستان ، دارو و الگوهای کارهای دستی مثل بافندگی و خیاطی را برای آموزش باخودم بردم. کپی کردن زندگی صمد به اقتضای سن ام، بحران هویت نوجوانی را به نوعی مهار میکرد .

بالاخره به روستایی دور افتاده اعزام شدم ، با شانزده سرباز معلم و یک مدیر مدرسه، همه معلم ها مرد و بومی بودند. آنقدر ریز نقش و بچه سال بودم که به سختی در بین شاگردان تشخیص داده میشدم . این موقعیت همراه صمیمیت و سخت کوشی خودم باعث شده بود که همکارانم مرا مانند خواهر کوچکترشان از هر نظر حمایت کنند و دوست بدارند. آن روستا برق، سیستم لوله کشی آب و حتی جاده مناسب نداشت . هفته ای یکبار اتوبوسی به شهر میرفت ، در غیر اینصورت اهالی روستا باید شش ساعت پیاده روی می کردند تا به وسیله نقلیه عمومی دسترسی پیدا کنند و خود را به بخش های حوالی برسانند. زمستان آن سال بسیار سخت و طولانی بود. از اقبال بد مدیر مدرسه دچار سانحه ای شد و مدرسه به مدیر موقتی نیاز داشت . من برای مدتی کوتاه مدیریت را پذیرفتم . هر هفته باید برای انجام کارهای اداری با پیمودن آن مسیر طولانی با پای پیاده به یکی از بخش های کوچک میرفتم. در این سفرها با زنده یاد امجد حیدری آشنا شدم. او در اداره ی آموزش و پرورش حوزه ی مربوطه کار میکرد . به او کاک امجد میگفتند ، نگاههای نافذ اش در کنار متانت و محبوبیت مثال زدنی اش از وی چهره ای به یادماندنی ساخته بود و نیز حضورش که به هر جمعی آرامش ویژه ای میداد. کارما به غیر از سلام و احوالپرسی بهم مربوط نبود. اما من با توجه به خصوصیات سنی یک نوجوان و غرق بودن در رمانهای حماسی و

میاندیشیدم که هزاران بار سخت تر از دوران صمد و داستانهایش بود، هر چه بود صمد زن نبود تا کسی بخاطر زن بودنش تهدید و تحقیرش کند.

در این افکار غرق بودم که صدای ماشینی سبزرنگ من را به خود آورد، راننده پیاده شد. کاک امجد بود. نتوانستم جلو گریه ام را بگیرم. نمی شد بهش اعتماد نکنم داستان آن مرد شرور و فشارهایش و تصمیم ام به انصراف از ادامه کار را برایش توضیح دادم. باهمان آرامش همیشگی گوش میداد و بیشتر از چند جمله نگفت. سپس اموال مدرسه را به قهوه خانه ای در آن نزدیکی سپرد و برایم جای امنی در خانه ای یکی از معلمها در آن شب پیدا کرد.

تمام آن شب را به حرفهایش که گرچه چند جمله بیشتر نبود، اما یک دنیا سوال پیش روی خودم و باور هایم میگذاشت، فکر کردم و اینکه باید به تمام دخترهای مدرسه آن روستا بیاندیشم و اینکه حضور من نقطه امیدی برای آنها و پدران و مادرشان بود. او حق داشت در آن مدت کوتاه شاید فقط بدلیل زن بودنم آن هم در آن سن و سال از احترام پیر و جوان و زن و مرد در آن روستا برخوردار بودم.

نصیحتهای پرمعنایش مسبزنندگیم را به نوعی تغییر داد. یاد گرفتم که چگونه در دل هر سیاهی زندگی باید دنبال روشنایی گشت. شاید حضور خود وی هم در متن آن نوع

زندگیم را چه در زندگی شخصی و چه کاری، متانت و صبر و پایداری را از وی آموخته بودم. آن تجربه ای مشترک آشنایی را، وی را و خودم را مستحق محدود شدن در آن قالب حقیر ارزیابی نمیدیدم.

بدون حضور امثال وی درزندگیم، شاید من هم به یکی از هزاران انسان غرق و قربانی سیستماتیک محیط های بوروکراتیک تبدیل میشدم. محیط ها و سیستم های آموزشی که در سراسر دنیا با برجسته کردن ارزشمندی استعدادها و توانایی های فردی و فردگرایی در مقابل قابلیت و آگاهی جمعی و کلی هراس خود را از تزلزل نظم موجود کذایی شان به اشکال مختلف نشان داده اند. در مقابل چنین سیستم هایی، پتانسیل نیرویی انسانی وجود دارد که به اراده جمعی برای تغییر وضع موجود باور دارد.

امثال امجد حیدری به این پتانسیل انسانی متعلق اند، نه فقط زندگیش بلکه مرگش مرا به فکر کردن و نوشتن واداشت که خاطرات آن دوران و انسانهایی که در ساختن اش شریک بودند را ورق بزنم.

خودم را در غم فقدانش با عزیزانش: برادرش رفیق اسد حیدری و تک تک اعضای خانواده و دوستان و یارانش شریک میدانم. یادعزیزش گرامی و مهرش در قلبهایمان ماندگار.

کارو زندگی سخت گواه این مدعا بود. او توانسته بود محبوب و مورد اعتماد همه باشد و کسی نمی توانست برایش احترام قایل نباشد.

با عوض شدن مسیر کار وزندگیم دیگر وی را تازه سال بعد ندیدم.

در آن دوره دانشکده تربیت مدرس در کنار دوره های فوق دیپلم و لیسانس برای معلم شدن، دوره های علمی و آموزشی مختلف بنام دوره ضمن خدمت، برای کارکنان باسابقه ی ادارای و معلمان نواحی و شهرهای مختلف آموزش و پرورش برگزار میکرد. در یکی از این دوره ها من اختلالات یادگیری و روانشناسی عمومی را تدریس میکردم و شانس دیدار مجدد با امجد را پیدا کردم. هنوز آن ابهت و وقار گذشته را داشت. بعد کلاس با خوشحالی بطرف اش رفتم و خاطره ی آن غروب زمستان وسط جاده و تاثیر سخنانش را یادآوری کردم. در جوابم لبخندی زد و متواضعانه گفت: این خودت بودی که سرمای آن روزها و سختی های کار در آن روستا را تحمل کردی، نه کس دیگر.

بعد پایان دوره به رسم معمول باید امتحان گرفته میشد، اما من لیست وارد کردن نمره ها را پیش روی او قرار دادم و از وی خواستم خودش بالاترین نمره را کنار اسم اش وارد کند.

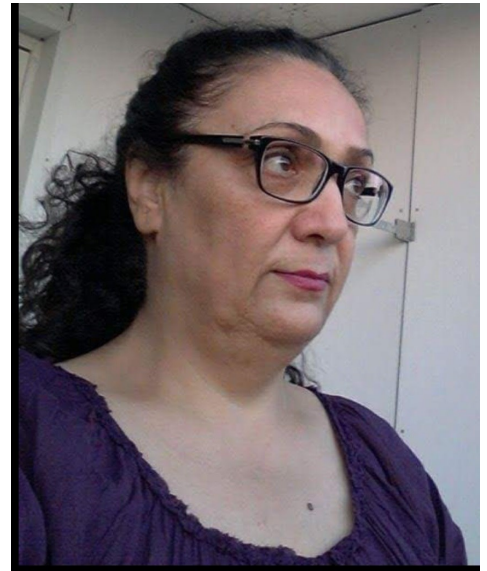
بهش گفتم: من یکی از بزرگترین درسهای

### همجنس گرایی بی آبرویی نیست شیمما مقدم



عده ای از مخالفان همجنس گرایی روابط همجنسگرایان را با رابطه انسان با حیوان و حتی با اشیاء برابر می دانند و معتقدند اگر ازدواج همجنسگرایان را آزاد کنیم پس باید رابطه انسان با حیوان را هم آزاد کرد. مقایسه رابطه دو انسان با یکدیگر که بر اساس عشق و احساس، اختیار و اراده ای دو طرف شکل می گیرد با رابطه ای انسان با حیوان کمال بی انصافی است که به علت عدم آگاهی می باشد. درواقع این افراد می خواهند بگویند که همجنس گرایی کاملاً غیر عادی و غیر طبیعی است. اما عادی و غیر عادی بودن هر چیزی بر پایه مفاهیم ساخته شده در جامعه می باشند. ارزش ها و تابوهای یک جامعه را ما مردم می سازیم و این با گذشت زمان تغییر خواهد کرد ما باید تابوها و طرز تفکری که از گذشتگان به ما رسیده را بشکنیم و با بدست آوردن اطلاعات راه درست را پیدا کنیم. درست یا غلط بودن هر چیزی سلیقه ای نیست و با پیشرفت علم و بیشتر شدن آگاهی تغییر می کند. و مساله ای دیگری که زندگی خیلی از جوانان ایرانی به خصوص همجنسگرایان را درگیر کرده کلمه ای آبروست. آبرو به این معنا که نسل به نسل از گذشتگان دور به ما می گویند چه چیزی خوب یا بد است و به اصطلاح چه چیزی مایه ی آبرو ریزیست همین نکته باعث از هم پاشیدگی زندگی خیلی از انسانها و حتی مرگ آنها شده. متأسفانه امروزه شاهدیم که پدران هستند که حاضرند به خاطر همین آبروی ساخته شده ی دست گذشتگان حتی جان فرزندشان را به بدترین شکل بگیرند یا خانواده هایی که به علت اینکه همجنس گرایی فرزندشان را نمی پذیرند باعث خودکشی فرزندانشان می شوند. به امید اینکه روزی همه ی پدران و مادران سرزمینمان تابوهایشان را بشکنند و پشیمانان فرزندانشان باشند.

**وضعیت حقوق بشر در ژانویه 2020**  
**مرضیه آدمی فعال حقوق بشر و مدافع**  
**حقوق زنان**



با سلام خدمت شما هموعان عزیزم در جای جای جهان، و تسلیت به بازماندگان داغدار ناشی از کرونا ویروس و اینکه ما را شریک غم خود دانسته و اینکه ما صدای مظلومیتشان خواهیم بود، این کرونا کشنده که ماههاست بسیاری از مردم جهان و بخصوص عزیزمان در ایران را که بخاطر سهل انگاری و بی مسئولیتی و خیانت مسئولان نالایق ایران که هیچ کاری برای حفاظت و مصون ماندن ملت از شر کرونا نه تنها انجام نداده، بلکه تمامی کمک‌های پزشکی کشورهای خارجی، از جمله ماسک و دستکش و کیت‌های تشخیصی و مواد ضد عفونی و لباس‌های ویژه کادر پزشکی را که صرفاً برای مردم تحت فشار و تحت ظلم این ظالمان قرار دارند، ارسال کردند، که عوامل دولت مقداری از آنها را بلافاصله در بازار سیاه به قیمت‌های خیلی گران به همین ملت فروختند و اکثر آنها را به عراق و لبنان و سوریه فرستادند. و اکثر مبتلایان را در بیمارستانها پذیرفته و آن تعدادی را که پذیرفتند برای هر تست صد و پنجاه هزار تومان ازشان گرفته و بابت بستری کردنشان هم مبالغ هنگفتی گرفته و هر روز صدها نفر که به دلیل نبود امکانات فوت کرده و میکنند با دستور مقامات خائن از بالا با تهدید دکترها و رئیس بیمارستانها و پزشک قانونی گواهی فوت را تحت عناوین دروغین سکته قلبی و عفونت ریوی صادر کرده تا آمار کشته شدگانشان را خیلی خیلی پایین تر اعلام کنند. ما این موارد را خوب در جریان هستیم و خبر رسانی میکنیم، هر چند عزیزانی که در

ایران هستند تهدید شده‌اند که نباید به کسی واقعیت ماجرا را بگویند. و در این آشفته بازار و اوضاع و احوال دردناک و اسفبار، ماموران جیره خوار این رژیم جنایتکار دست از کشت و کشتار و بگیر و ببند و زندانی کردن مردم و زنان در کوچه و خیابان برداشته و و بیش از پیش به بهانه های واهی و ساختگی فعالیت در فضای مجازی و در همین رابطه فعالیت علیه نظام و امنیت ملی دستگیر می‌کنند و احکام سنگین و بلند مدت با شکنجه و آزار و اذیت اقلیت‌های بهایی را به اوج رسانده اند که بعضی از زنان، کودکانشان را در زندان با خود همراه دارند. و حال به شرح حال و موقعیت اسفناک بعضی از این عزیزان می پردازم، تا شاید انعکاسی باشیم از صدای این عزیزان.

**شهروندان بهایی؛ الهه سمیع زاده و سودابه حقیقت مجموعاً به ۱۲ سال حبس تعزیری محکوم شدند**

الهه سمیع زاده و سودابه حقیقت شهروندان بهایی ساکن شیراز توسط شعبه اول دادگاه انقلاب این شهر مجموعاً به ۱۲ سال حبس تعزیری محکوم شدند. در صورت قطعی شدن این حکم در دادگاه تجدیدنظر و با استناد به ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مجازات اشد یعنی ۵ سال حبس تعزیری از بابت اتهام، عضویت در گروه‌های مخالف نظام در خصوص این شهروندان قابل اجرا است. این دو شهروند بهایی شهریورماه ۹۷ توسط نیروهای امنیتی بازداشت و پس از ۲۵ روز با تودیع قرار وثیقه تا پایان مراحل دادرسی آزاد شدند.

بر اساس این حکم که توسط شعبه اول دادگاه انقلاب شیراز به ریاست قاضی سید محمود ساداتی صادر و ابلاغ شده است. سودابه حقیقت و الهه سمیع زاده از بابت اتهامات «فعالیت تبلیغی علیه نظام و عضویت در گروه‌های مخالف نظام» هر یک به ۶ سال حبس تعزیری محکوم شده‌اند. در صورت قطعی شدن این حکم در دادگاه تجدیدنظر و با استناد به ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مجازات اشد یعنی ۵ سال حبس تعزیری از بابت اتهام، عضویت در گروه‌های مخالف نظام در خصوص این شهروندان قابل اجرا خواهد بود. جلسه دادگاه رسیدگی به اتهامات خانم سمیع

زاده و خانم حقیقت روز یکشنبه ۲۱ اردیبهشت ۹۹ با حضور وکلای و بنا به دستور قاضی بدون حضور متهمین برگزار شد.

صدور این حکم در حالی صورت گرفته است که این شهروندان در انتظار برگزاری دادگاه پرونده دیگر خود در دادگاه کیفری نیز هستند.

الهه سمیع زاده و سودابه حقیقت در تاریخ ۲۴ شهریور ۱۳۹۷ توسط نیروهای امنیتی بازداشت و پس از ۲۵ روز با تودیع قرار وثیقه ۱۵۰ میلیون تومانی به صورت موقت و تا پایان مراحل دادرسی از بازداشتگاه اداره اطلاعات شیراز آزاد شدند. الهه سمیع زاده اواخر اسفندماه ۹۸ به دادگاه انقلاب شیراز احضار و از بابت «عضویت در تشکیلات بهایی» مورد تفهیم اتهام قرار گرفت. طی این جلسه بازپرسی خانم سمیع زاده به «عضویت در تشکیلات بهایی» متهم شده و برای سه اتهام پیشین خود یعنی «جعل مدرک تحصیلی، تبلیغ علیه نظام و همکاری با گروه‌های معاند» «بازپرسی شده بود. اتهامات مطروحه علیه خانم سمیع زاده



«تبلیغ علیه نظام» و «همکاری با گروه های معاند» عنوان شده بود و مصادیق این اتهامات فعالیت وی به عنوان معلم در کلاس‌های خلاقیت مادر و کودک بوده است که با مدرک معتبر فنی و حرفه‌ای کشور و در موسسات رسمی کشوری صورت می گرفته است. این شهروند بهایی تیرماه ۹۸ نیز از بابت اتهام جدید مبنی بر «جعل مدرک تحصیلی» تفهیم اتهام شده و قرار وثیقه پیشین وی ۶۰ میلیون تومان افزایش یافته بود. پیشتر یک منبع مطلع در این خصوص به گزارشگر هرانا گفته بود: «اتهام جعل مدرک تحصیلی در حالی علیه خانم سمیع زاده مطرح شده است که وی به دلیل محروم بودن

بهایان از تحصیل در دانشگاه های کشور، در دانشگاه آنلاین بهایان موسوم به BIHE تحصیل کرده و مدرک خود را نیز از این دانشگاه اخذ کرده است. وی پس از آزادی موقت با تودیع قرار وثیقه تاکنون چندین بار احضار و مورد بازجویی قرار گرفته است. شهروندان بهایی در ایران از آزادی های مرتبط به باورهای دینی محروم هستند، این محرومیت سیستماتیک در حالی است که طبق ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۸ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی هر شخصی حق دارد از آزادی دین و تغییر دین با اعتقاد و همچنین آزادی اظهار آن به طور فردی یا جمعی و به طور علنی یا در خفا برخوردار باشد. بر اساس منابع غیررسمی در ایران بیش از سیصد هزار نفر بهایی وجود دارد اما قانون اساسی ایران فقط اسلام، مسیحیت، یهودیت و زرتشتی گری را به رسمیت شناخته و مذهب بهایان را به رسمیت نمی شناسد. به همین دلیل طی سالیان گذشته همواره حقوق بهایان در ایران به صورت سیستماتیک نقض شده است.

**فراخوان کمیته پشتیبانی از مبارزات دمکراتیک مردم ایران - برلین برای امضای جمعی در حمایت و پشتیبانی از حقوق شهروندان بهایی در ایران**  
**بنا بر اعلامیه جهانی حقوق بشر:**

«تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق باهم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

**ماده اول:** هر کس می تواند بدون هیچگونه تمایز، به ویژه از حیث نژاد، رنگ جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی هایی که در این اعلامیه ذکر شده است، بهره مند گردد.

**ماده دوم:** همه در برابر قانون مساوی هستند

**ماده هفتم:** هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است

**ماده هجدهم:** اقلیت های دینی- مذهبی، به عنوان شهروندان ایران، که باید دارای حقوق کامل و برابر شهروندی با دیگران باشند، در ج.ا.ا. همواره مورد تبعیض های قانونی- حقوقی و عملی بوده و هستند، به ویژه بهایان ایران. بهایان در جمهوری

اسلامی ایران هرگز از حقوق کامل شهروندی برخوردار نبوده اند: از حق تحصیل در مدارس و در دانشگاه ها تا حتی استخدام در ادارات و نهادهای دولتی یا شرکت های خصوصی یا داشتن پاسپورت و... اکنون با محرومیت آنها از داشتن کارت ملی، به دلیل دین و ایمانشان، از آنها اصولاً سلب حق شهروندی می شود.

ما نهاد ها و امضاء کنندگان زیر، ضمن محکوم کردن سیاست های تبعیض آمیز جمهوری اسلامی ایران نسبت به شهروندان بهایی، خواهان صدور کارت ملی برای آنها و همچنین رفع کلیه تبعیض های قانونی- حقوقی نسبت به تمام اقلیت های دینی- مذهبی ایران هستیم.

سرویس خبری جامعه جهانی بهایی: محکومیت های سنگین، بازگشت بهایان ایران به زندان با وجود بحران سلامت ژنو — ۱۸ مه ۲۰۲۰ — در اقدامی مذموم از سوی دولت ایران، علی رغم وضع دشواری که همه مردم کشور در طی بحران جهانی بهداشت دچار آن هستند، موارد اذیت و آزار بهایان افزایش یافته است.

در روزهای اخیر، دو بهایی در اصفهان به شکلی خودسرانه توسط مأمورین دستگیر شده اند، هفت بهایی در شیراز به حبس های طولانی از یک تا سیزده سال محکوم گردیده اند، دوره حبس ۵ بهایی در کرج که قبلاً به یک سال زندان محکوم شده بودند در دادگاه تجدید نظر تأیید شده است، یک بهایی دیگر در قائم شهر که به یازده سال حبس محکوم شده بود به زندان احضار شده است، و دو بهایی — یکی در شیراز و دیگری در کرج — که به علت شیوع ویروس کرونا (کوید ۱۹) آزاد شده بودند دوباره به زندان احضار شده و در خطر ابتلا به این بیماری قرار گرفته اند. همه اقدامات این وجود درخواست های گسترده جهانی برای آزادی زندانیان وجدان در ایران به علت خطرات مهلک ناشی از سرایت و ابتلا در زندان ها صورت گرفته است.

افرادی که در شیراز به زندان محکوم گردیده اند بنا بر این ادعای بی اساس و نامربوط که کوشش های آنها در زمینه محیط زیست و آموزش کودکان، «تبلیغ علیه نظام» و «تشکیل گروه های ضد نظام» بوده، دستگیر شده بودند.

خانم دیان علائی نماینده جامعه جهانی بهایی در سازمان ملل متحد در ژنو اظهار داشت که «جامعه جهانی بهایی از احکام صادره برای این افراد که جز خدمت صادقانه و خیرخواهانه به جوامع خود هیچ گناهی مرتکب نشده اند، به شدت نگران است.» «در زمانی که دولت باید حمایت و کمک متقابل را میان شهروندان تشویق و ترویج نماید، در عوض، آن هائی را که سعی دارند به دیگران کمک کنند مجازات و محکوم می کند.»

دو بهایی که به علت شیوع بیماری، مشمول مرخصی از زندان گردیده و آزاد شده بودند در

روزهای اخیر دوباره به زندان احضار گردیده اند. خانم علائی اظهار داشت که «این افراد مجرم نیستند و جایشان در زندان نیست.» «با شیوع این بیماری همه گیر جهانی که زندان ها می توانند بستر سرایت آن باشند، برگرداندن این بهایان به زندان همانند صدور حکم اعدام است.»

بهایان ایران از زمان انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ به طور سیستماتیک مورد اذیت و آزار قرار گرفته اند. آن ها از اشتغال در بسیاری از مشاغل و پیشه ها و استخدام در بخش دولتی ممنوع اند. از حق تحصیل در دانشگاه ها محروم اند، پیوسته بازداشت و بازجویی و زندانی می گردند، اموال و املاک آن ها مصادره می شود، قبرستان های آن ها تخریب می گردد و راه امرار معاش خصوصی آن ها اغلب مختل و یا مسدود می شود و این همه به علت باورهای آن ها صورت می گیرد. اذیت و آزار بهایان در ایران توسط نهادهای سازمان ملل متحد و جامعه بین المللی در طول چهار دهه به نحوی گسترده مستند و محکوم گردیده است.

خانم علائی در ادامه گفت: «جامعه جهانی نه تنها متحمل بسیاری از عواقب اقتصادی و بهداشتی بیماری فراگیر کنونی به همراه بقیه مردم است، بلکه در معرض فشارهای دیگری نیز قرار دارد. آنها صرفاً به خاطر ایمان خود، از حق استخدام در بخش دولتی و تحصیل در دانشگاه ها محروم بوده و مجبور به تحمل بازداشت و زندان های بی دلیل می شوند. این برخورد با کل یک جامعه در زمانی که زندگی و معاش همه مردم در ایران در تحت چنین فشار شدیدی قرار گرفته بسیار فجیع است.»

دو بهایی بازداشت شده در اصفهان آقایان شهزاد حسینی و شایان حسینی هستند. هفت بهایی شیراز عبارتند از آقای نوید بازماندگان، خانم بهاره قادری، خانم سودابه حقیقت، خانم نیلوفر حکیمی، آقای احسان محبوب، خانم نورا پورمردانیان و خانم الهه سمیع زاده و در کرج آقایان ابوالفضل انصاری، رونین کهنسال، محمد صادق رضائی و روح الله زببانی. سه بهایی که به زندان احضار شده اند عبارتند از آقایان علی احمدی، نعمت الله بنگاله و فرهاد فهندژ.

عزیزان هموعان گرامی، طبق معمول از شما عاجزانه خواهش میکنم که از کنار این همه ظلم و ستم و مصیبت هایی که بر سر مردم ایران به ناحق می آورند، بی تفاوت نگذرید و لحظه ای خود را جای آنها بگذارید و فکر کنید اگر خودتان یا عزیزانتان بودید در چنین شرایطی، چه انتظاری از دیگران داشتید؟ پس بپا خیزید و صدای آنها باشیم و با کمک گرفتن از فعالان سیاسی و مدنی حقوق بشری، مجامع بین المللی و حقوق بشری را در جریان قرار دهید.

بامید آزادی ایران از شر این اختاپوسان و نژاد سیری ناپذیر که هیچ هدفی از ماندنشانشان در ایران ندارند، جز تخریب و نابودی ایران و نابودی ملت ایران.



**تداوم محرومیت گلرخ ایرایی و آرش صادقی از حق ملاقات و تماس تلفنی**



هرانا - گلرخ ابراهیمی ایرایی، زندانی سیاسی در زندان قرچک ورامین و آرش صادقی فعال مدنی محبوس در زندان رجایی شهر کرج از آبان ۹۸ تاکنون از حق ملاقات و تماس تلفنی با یکدیگر محروم هستند. محرومیت این زوج از ملاقات در حالی است که در قانون پیش‌بینی‌هایی برای ملاقات بین اعضای زندانی خانواده‌ها شده است، حتی اگر آنها در زندان‌های جداگانه تحمل حبس کنند.

به گزارش خبرگزاری هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، گلرخ ابراهیمی ایرایی، زندانی سیاسی در زندان قرچک ورامین و آرش صادقی فعال مدنی محبوس در زندان رجایی شهر کرج از زمان بازداشت خانم ایرایی از حق ملاقات و تماس تلفنی با یکدیگر محروم هستند.

گفته می‌شود در دستورالعمل داخلی زندان قرچک ورامین امکان ملاقات زندان به زندان اعضای زندانی خانواده‌ها فراهم نشده است؛ به همین دلیل این زوج زندانی سیاسی از زمان بازداشت خانم ایرایی کماکان از داشتن حق ملاقات و تماس تلفنی با یکدیگر محروم بوده‌اند.

محرومیت این زوج زندانی از ملاقات و تماس تلفنی از زمان بازداشت خانم ایرایی وجود دارد. این در حالی است که در قانون پیش‌بینی‌هایی برای ملاقات بین اعضای زندانی خانواده‌ها شده است؛ حتی اگر آنها در زندان‌های جداگانه تحمل حبس بکنند.

**محاکمه آتنا دائمی در پرونده‌ای جدید در زندان**



دادگاه رسیدگی به اتهامات تازه علیه آتنا دائمی، فعال مدنی محبوس در زندان اوین روز یکشنبه هشتم تیرماه در شعبه ۲۴ دادگاه انقلاب تهران برگزار شد و به گفته به دائمی و مصطفی نیلی، وکیل او قرار است رأی آن به‌زودی صادر شود.

به گزارش خبرگزاری هرانا، اتهامات مندرج در این پرونده جدید که در دوران زندان علیه او گشوده شده "تبلیغ علیه نظام" و "اخلال در نظم زندان" عنوان شده است.

دادگاه در مورد اتهام "تبلیغ علیه نظام" به "صدور بیانی‌ها و نوشتن نامه‌های منتسب به دائمی" و درباره اتهام "اخلال در نظم زندان" به "برقراری جشن، بزم و پایکوبی در مراسم سوگواری امام حسین" استناد کرده است.

دائمی این اتهامات را "بی‌پایه و اساس" خوانده و گفته است، به عنوان مثال "هیچ گونه جشنی در آن ایام از طرف او و دیگر همبندانش برپا نشده است."

**خلازیل؛ کانون اعتیاد کودکان**



خلازیل یکی از مناطق حاشیه‌ی تهران با جمعیتی حدود ۲۳۰۰ نفر و بالغ بر ۶۱۵ خانواده است. شهروندان در این منطقه در وضعیتی نامناسب و در معرض بیماری‌های مختلف از جمله اعتیاد و کرونا زندگی می‌کنند.

بیشتر ساکنان این منطقه به مواد مخدر اعتیاد دارند، این موضوع در بین کودکان نیز به وفور دیده می‌شود. کودکانی که ماهرانه سیگار را در دستان شان بازی می‌دهند اما نمی‌توانند مادرانگی را روی کاغذ حرکت بدهند و شکلی رسم بکنند.

بسیاری از خانواده‌هایی که به دلیل فقر به حاشیه‌های شهر رانده شده اند نیز در این فضا زندگی می‌کنند.

**اعتصاب غذای زینب جلالیان و تداوم اعتصاب سهیلا حجاب در زندان قرچک ورامین**



هرانا - زینب جلالیان، زندانی سیاسی در زندان قرچک ورامین از روز شنبه ۳۱ خردادماه با طرح خواسته انتقال خود به زندان خوی و یا زندان اوین دست به اعتصاب غذا زد. خانم جلالیان که اردیبهشت‌ماه از زندان خوی به زندان قرچک ورامین منتقل شد، کماکان در زندان قرچک ورامین بسر می‌برد. همچنین سهیلا حجاب، زندانی سیاسی که از تاریخ ۲۷ خرداد در اعتراض به نگهداری خود در زندان قرچک ورامین و عدم انتقال به زندان اوین دست به اعتصاب غذا زد، کماکان در اعتصاب بسر می‌برد.

خانم جلالیان که از مدتی قبل به بیماری کرونا نیز مبتلا شده، کماکان بدون رسیدگی پزشکی در قرنطینه زندان قرچک ورامین بسر می‌برد.

مطالب، نشریه ها و مصاحبه های تلویزیونی سازمان رهایی زن را می توانید از طریق آدرس های زیر دنبال کنید و با ما همراه باشید

سایت نشریه رهایی زن

<https://rahaizanorg.blogspot.com>

آرشیو مقالات

<http://rahai-zan.blogspot.com>

برنامه های تلویزیونی و مصاحبه ها

<https://www.rahaizan.tv>

تلگرام رهایی زن

@rahaizan

تلویزیون رهایی زن از "کانال یک" روی ماهواره "هات برد" هر هفته دوشنبه ساعت 20:30 و چهارشنبه ساعت 15:00 بازپخش برنامه به وقت تهران می توانید پندیده

تلویزیون رهایی زن باشید.

فرکانس ماهواره:

Chanel One- Hatberd

HoT BIRD

Frequency 11541 vertical

Symbol Rate: 22000

PoI V

FEC 5.6



## برای همکاری و تماس با نمایندگان سازمان رهایی زن در کشورهای مختلف

نروژ: شادی و رویاک مطیعی

تلفن تماس: 004790474027

ایمیل: [motiei\\_rojan@yahoo.com](mailto:motiei_rojan@yahoo.com)

سن دیگو جنوب کالیفرنیا: فیروزه فرهی

تلفن تماس: 858-531-1344

ایمیل: [firouzeh.farrahi@yahoo.com](mailto:firouzeh.farrahi@yahoo.com)

Location: 5240 fiore TER #213

San Diego"Ca 92122

جلسات کانون رهایی زن هر دوماه یکبار برگزار میشود و از طریق فلایر و ایمیل به اطلاع همگان خواهد رسید.

دیگر نقاط آمریکا: مینو همتی

ایمیل: [MinoHemati@GMail.com](mailto:MinoHemati@GMail.com)

سوئد-استکهلم: رعنا کریم زاده

تلفن تماس: 0046739286842

گوتنبرگ: وریا نقشبندی

تلفن تماس: 0046705827583

0046705827583

ایمیل: [verya.1360@gmail.com](mailto:verya.1360@gmail.com)

سارا مرادی

تلفن تماس: 0046704499853

ایمیل: [sara\\_tina2003@yahoo.com](mailto:sara_tina2003@yahoo.com)

آلمان: شراره رضانی

تلفن تماس: 00491737237038

ایمیل: [Sharahrezaei.p@gmail.com](mailto:Sharahrezaei.p@gmail.com)